

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در حجت قول ثانئ است، که قول ثانئ این بود که در موردی که فضولی متاعی را به ذمه دیگری می فروشد یا متاعی را به ذمه دیگری می خرد یعنی ثمن آن را امری قرار می دهد در ذمه دیگری. در این جا اگر آن دیگری، آن غیر رد کرد، در این جا معامله بر عهده خود فضولی در واقع واقع می شود. و او عهده دار انجام مقتضیات آن معامله هست. اگر گفت ده من گندم را به تو ای مشتری فروختم به فلان ثمن، و در نیتش این بود که ده من گندم در ذمه زید، بعد رفت به زید گفت من چنین کاری کردم، زید گفت بی خود این کار را کردی، نپذیرفت. در این جا این بزرگانی فرمودند این معامله صحیح است و خود این فضولی باید ده من گندم را، یعنی به ذمه خودش مستقر می شود و خودش آن ده من گندم را باید تطبیق کند و اهداء کند به مشتری، و البته ثمن هم می شود مال خود این فضول.

خب این به جماعتی از علما نسبت داده شده؛ به شیخ طوسی، به محقق حلی قدس سرهما، گفتیم در این اواخر هم محقق نائینی قدس سره، همین مطلب را اختیار فرموده است. عبارت منیة الطالب این است:

«إذا أسند المعاملة إلى الغير لفظاً فليس هو ملزماً بها بل تقع للغير إذا أجاز و تبطل إذا رد» که این صورت اول و دوم بود که گفتیم این طور است. «و اما لو قصد الغير من دون إشارة في اللفظ اليه» نه صریحاً نه ظاهراً، «فلو رد الغير تقع للعاقدة» فلو رد الغير تقع للعاقدة که فضولی است. «و لو أجاز» آن غیر «تقع لنفسه» برای آن غیر.

بعد فرموده: «أمّا وقوعها للعاقدة» یعنی این عاقد فضولی «إذا ردّها» اگر آن غیر رد کرد آن معامله را «فلأمر مسلمة في باب المعاملات» ایشان می فرمایند ما سه امر مسلم در باب معاملات داریم که اگر این سه امر را به هم ضمیمه کنیم نتیجه از آن می گیریم که در این جا معامله صحیح واقع می شود برای همین عاقد فضولی. امر اولی که می فرمایند از مسلمات است این است که «أن الأمور البنائية و الأغراض المنويّة لا أثر لها ما لم تنشأ بما هو آلة لإنشائها من القول أو الفعل». مرحوم امام این ذیل را نقل نکردند در عبارت شان «ما لم تنشأ» را. تا همین «لا اثر لها» نقل کردند.

مطلب اول ایشان به حسب فهم ما که تفاوت شاید بکند با فحوای استحضار حضرت امام قدس سره. مطلب اول آقای نائینی این است که در باب معاملات، مجرد این که شما قصد کنی که دیگری ملتزم باشد و ملزم باشد به مقتضیات معامله که باید مثنی را تحویل مشتری بدهد و اگر شرطی شده باید به آن شرط اقدام بکند و امثال ذلک، این مجرد قصد، این آثار بر آن بار نمی‌شود بلکه این نیاز دارد به این که، با آن چه که آلت این جهت هست و وسیله این جهت هست انشاء بشود. حالا به قول یا بالفعل، به معاطات یا به لفظ. که در مانحن فیه، نتیجه‌ای که ایشان می‌خواهد از این مقدمه بگیرد این است که درست است این فضول قصدش، غرضش، نیتش این بوده که آن آقای غیر ملزم باشد به این که اعطا کند کالا را به مشتری، او ملزم باشد به این که تطبیق کند آن کلی را به فرد خارجی و اعطا به مشتری بکند، غرضش این بوده فلذا این جا قصد کرده، اما این که او ملزم باشد به این که طبق این معامله عمل کند و مبیع را و متاع را تحویل مشتری بدهد این سبب خودش را احتیاج دارد که این است که خودش اقدام کرده باشد یا وکیلش اقدام کرده باشد، یا ولی‌اش اقدام کرده باشد، برای این که معامله از ناحیه او واقع بشود. اما اگر دیگری بیاید، نیتش این باشد که او... این که وسیله انشاء این اغراض نیست. مقصود آقای نائینی قدس سره در مقدمه اولی این جا این است.

پس در این جا ولو این آقای عاقد که فضول هست، نیتش این است که ده من گندم در ذمه فلان، و اگر این قصد را هم کرده به لحاظ این که این کارها که تحویل دادن باشد و امثال ذلک به عهده او باشد، وفاء به عقد و امثال ذلک هدفش این بوده، اما این هدف با این قصد او تحقق نمی‌پذیرد. این مطلب اول. چون اسباب خاصه خودش را دارد، باید با آن اسباب خاصه انشاء بشود.

مطلب دومی که آقای نائینی فرموده این است که در باب معاملات می‌فرمایند مسلّم است که متعاقدين، این‌ها مالک امر دیگری هستند. «أنّ الالتزامات العقدیة یملكها کلّ من المتعاقدين علی الآخر» یعنی بایع متاعی را فروخت به مشتری، الان این بایع که این متاع را فروخته به مشتری ملزم است به این که طبق این فروش این متاع را فراهم بکند و به دست مشتری برساند. این وظیفه اوست. این وظیفه در اختیار مشتری است، یعنی چی؟ یعنی آقای بایع بدون رضایت مشتری و جلب رضایت او نمی‌تواند از این وظیفه شانه خالی کند. این الزام این که بایع باید طبق این عقد متاع را به مشتری تحویل دهد یا اگر شرطی شده است که باید بایع انجام دهد، این مالک این التزام کیست؟ مالک این التزام مشتری است. کما این که این که مشتری باید ثمن را به بایع تحویل دهد و اگر شرطی شده است که مشتری باید انجام دهد، مالک التزام مشتری هم کیه؟ بایع است. یعنی مشتری نمی‌تواند بدون جلب رضایت بایع از این التزامات شانه خالی کند. پس در باب عقود، متعاقدين (توجه

بفرمایید به واژه متعاقدين) نه آن کسی که واقعاً مالک ثمن می شود یا مالک ثمن نمی شود، نه. متعاقدين، می فرماید در باب معاملات مسلّم است که متعاقدين یعنی آنهایی که در مقام اجرا عقد برآمدند، حالا ولو وکیل باشد، ولو ولیّ باشد، ولو قیمّ باشد. یا نه، خود اصیل باشد. متعاقدين، هر کدام مالک التزامات دیگری است. یعنی التزاماتی که روی دوش دیگری آمده افسارش دست آن طرف است. بدون جلب رضایت او نمی تواند از این شانه خالی کند. بله فلذا در باب اقاله آن جا هر کدام می آیند چه کار می کنند؟ باب اقاله بیع آخر نیست، این آقا می گوید بله من اجازه دادم تو دست از آن التزامات برداری. آن طرف هم می گوید من به تو اجازه دادم دست از آن التزامات برداری. اقاله معنایش همین است. در اختیار هر کدام بود، این می گوید من حاضرم، راضی ام که توی دست از التزامات برداری. آن هم می گوید من حاضرم که تو دست از التزامات برداری.

بله یک جاهایی به حکم شرع یا به جعل خود متعاقدين ملکیت هر دو التزام به یک نفر تعلق می گیرد. مثلاً شارع در مواردی می فرماید «صاحب الحيوان بالخيار ثلاثة ايام» صاحب الحيوان بايع است مثلاً، گاو را فروخته به یک مشتری. الان در اثر این که گاو را فروخته است به مشتری، طبق آن قانونی که گفتیم الان مشتری چیه؟ آن صاحب التزام بايع است به این که باید گاو را تحویل بدهد. و بايع هم صاحب التزام این است که مشتری باید ثمن آن گاو را به بايع بپردازد. اما شارع فرموده تا سه روز این آقای بايع گاو، هم اختیار التزامات خودش را دارد، هم اختیار التزامات طرف مقابل را دارد یعنی می تواند معامله را به هم بزند، تا سه روز اختیار دارد. یا خود متعاقدين بیايند برای یکی از دو طرف یا برای شخص ثالث جعل خيار کنند. می گوید که فروختم اما به شرط این که من مثلاً تا چند روز خيار داشته باشم.

پس لولا این که شارع در یک جایی اعمال خيار کند یا خود متعاقدين در آن مواردی که حق این کار را دارند، البته بعضی جاها حق ندارند مثل باب نکاح مثلاً. اما در بیوع و اینها، این حق را دارند که با شخص برای خودشان خيار قرار بدهند. در این موارد، و الا در غیر این مواردی که شارع خيار قرار داده یا خودشان برای خودشان خيار قرار می دهند برای یکی از طرفین، هر یک مالک التزامات دیگری است. این هم مقدمه ثانیه است.

از این مقدمه چی می خواهد ایشان نتیجه بگیرد؟

س:

ج: بله، حالا همین.

می‌خواهد چه نتیجه‌ای بگیرد این جا؟ می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که پس این آقای فضول آمده به مشتری چی گفته؟ ما فرض داریم می‌کنیم که فضول ما فروشنده است دیگه، آمده گفته ده من گندم در ذمه زید فروختم به تو آیا مشتری به فلان ثمن، مشتری هم گفته قبلت بذاک الثمن. الان متعاقدين اين جا چه کسانی هستند؟ اين فضول و آن مشتری. طبق این امر مسلم در باب معاملات، الان مشتری چیه؟ در این جا مالک التزام همین آقای عاقد است. چون متعاقدين هستند دیگه. همین آقای عاقد که تو باید این متاع کلی را که به من فروختی، تو ملتزم هستی به این که آن را تطبیق کنی به فرد خارجی و تحویل من بدهی. پس از این مقدمه هم این در می‌آید دیگه. و طبق مقدمه اولی، آن قصد هم فایده ندارد. مقدمه اولی برای این بود که بگوید آن قصد تو کارایی ندارد، چون انشاء نشده با آلتی که مناسب با آن هست. چون نه وکالت از او داشتی، نه ولایت بر او داشتی، نه وصی او بودی، نه قیم او بودی، نه ولی او بودی. خودش هم که نکرده، پس بنابراین این که آن غیر بخواهد ملتزم به این امر باشد که تطبیق کند و اعطا کند به مشتری، این التزام یک امری است که سبب انشائی آن نه به قول، نه به فعل، در مورد آن غیر حاصل نشده. اما در مورد این آقای عاقد فضول حاصل شده. چون آمده انشاء کرده گفته بعثک. و از امور مسلمه در باب معاملات همین است که متعاقدين. روی متعاقدين کار داریم، نه روی مالک واقعی مثنی و ثمن، نه متعاقدين. این هم امر دومی است که این بزرگوار فرموده.

«و ثانيها أنّ الالتزامات العقدية يملكها كلّ من المتعاقدين على الآخر إلّا أنّ يجعل ملك كلا الالتزامين..» این ملک یعنی تسلط «لواحدٍ منهما إمّا بجعل شرعيّ كالخيارات الشرعيّة أو بجعل من المتعاقدين فيما لهما حقّ الجعل لا في النّكاح وأمّثاله...» که آن جا این حرف را زدند.

س:

ج: بله بله دارد، چون متعاقدين هستند. هم الان این آقای مشتری به این آقای فضول می‌تواند بگوید که مگر با من عقد نبستی؟ شما عقد بستی پس باید التزامات عقدیهات را انجام بدهی. هم آقای فضول به مشتری می‌گوید مگر تو با من عقد نبستی؟ آن پول را باید به من بدهی، آن ثمنی را که قرار بوده باید به من بدهی.

س:

ج: سؤال خوبی است، حالا جوابش را ایشان خواهد داد.

خب امر سومی که ایشان می‌فرمایند در باب معاملات مسلم است، این است که «عدم اعتبار تعيين المالكين في المعاوضات» ما در باب معاوضات لازم نیست مالک‌های واقعی ثمن و مثنی را مشخص کنیم، معین نکنیم. مثلاً آقای وکیل که دارد متاع موکل را می‌فروشد، لازم نیست توی باب معامله بپاید بگوید این متاعی که مال موکل

من آقای فلان است دارم می فروشم. یا اگر وکیل دارد می خرد، لازم نیست بگوید که من قبول کردم این بیع را به ثمنی که مالک این ثمن، موکل من آقای فلان است. نه، چون اگر این چنین چیزی باشد خب در مانحن فیه ممکن است بگوییم معامله باطل است اصلاً، چون آقای فضول که نام خودش را نبرده و آن آقای مشتری هم اگر برای دیگری دارد می خرد وکالۀ یا ولایۀ، نام کسی را نبردند، فرض این است.

پس بنابراین چون در باب معاملات لازم نیست نامی از مالک عوضین برده شود فلذا از این باب خدشه ای در صحت این معامله در مانحن فیه واقع نمی شود.

خب این سه تا امر مسلم در باب معاملات اگر ما توجه به آن بکنیم، نتیجه چه می شود؟ نتیجه می شود همین قول محقق نائینی و آن بزرگانی که گفتند معامله در واقع صحیح است. چون آن قصد که بی اثر شد، در اثر این که گفتیم مجرد قصد اثری ندارد، باعث نمی شود التزامات عقدیه به مجردی که در نیت این بوده، قصدش این بود که او این کارها را انجام بدهد، از آن طرف خودش عنوان عاقد دارد، آن هم عنوان عاقد دارد، و عنوان عاقد، حکم باب معامله این است که هر کسی که عاقد است التزامات عقدیه و معاملیه به گردن او استوار است. این هم که نام این ها را نبردند، آن هم مضر نبود که، لازم نبود نام این ها را ببرد. خب این تا این جا.

س:

ج: بردن نام لازم نیست. اگر بردن نام لازم بود قهراً چی می شد؟ این جا که نام خودش را نبرده.

س:

ج: ببینید حالا فعلاً در مقام اشکال نباشید، حالا فعلاً حرف ایشان تمام بشود تا ببینیم اشکالاتش چیه، حالا فعلاً ایشان از این سه مقدمه... و گفتیم مقدمه اول را برای چی ایشان آورده؟ برای این که بگوید آن قصد کارایی ندارد، اثری ندارد.

مقدمه ثانیه را برای چی آورده؟ برای این آورده که همه کارها را بیندازد گردن کی؟ عاقد و بگوید این فضول عاقد هست یا نیست؟ بالضروره هست. آن مشتری هم عاقد هست یا نه؟ بالضروره هست. همه التزامات عقدیه و معاملیه به گردن عاقد است. این عاقد است، آن هم عاقد است. امر سوم را هم برای چی آورده؟ برای این که این جا نیاید بگوید آقا... چون نام کسی را نبرده (فرض این است) پس معامله باطل است. می گوییم نه لازم نیست که نام کسی را ببرند که. این که نگفته، نام خودش را که نبرده. نه، این هم لازم نیست. یا از این جهت که گفته... قصدش این بوده که ده من گندم در ذمه زید، پس بنابراین چون این را اضافه کرده به ذمه زید، پس مالک این ده

من گندم می‌شود زید، این را که نام نبرده، می‌گوییم لازم نیست نام ببرد. این را برای این جهت فرموده، مقدمه سوم را هم برای این جهت فرموده.

خب حالا شما این جا سؤال می‌کنید، این سؤال به جا و به حقی که الان توی ذهن بعضی آقایان آمد که خب اگر این چنین است پس چرا آن موردی که آن غیر می‌آید می‌گوید قبلت، می‌گویید معامله صحیح است. آن جا هم که آن قصد کاری نمی‌توانست بکند. بعد هم این عاقد بوده، شما می‌گویید هر کسی عاقد است این التزامات عقدیه به گردن او می‌آید، چطور با قبلت او کار درست می‌شود؟ این یک اشکال مهمی است در مقام.

ایشان می‌فرمایند که قبول داریم، این قصد باعث نمی‌شود که التزامات عقدیه از آقای عاقد مصروف بشود به آن غیر. این درسته، این قبول. اما این قصد یک اثر تکوینی دارد. آن اثر تکوینی این است که این معامله انجام شده را که از ناحیه آقای فضول و آن مشتری انجام گردیده است، این معامله را دارای صلاحیت می‌کند، به این که با قبول آن دیگری این معامله و عقد مال او بشود. اگر این قصد را نکرده بود خب مال دیگری نمی‌شد؛ این معامله، این عقد. ولی این قصد اگرچه به نفسه باعث نشد که التزامات عقدیه به گردن غیر بیاید؛ اما یک صلاحیتی را برای این عقد، برای این معامله ایجاد می‌کند که این معامله هم می‌تواند، این معامله معامله‌ای می‌شود که مانند هیولا که قابلیت قبول صور مختلفه را دارد، هیولا قابلیت صور مختلفه را دارد یعنی مثلاً نطفه که می‌شود علقه، می‌شود مضغه تا می‌شود انسان، خب در معقول می‌گویند چی؟ می‌گویند یک امر واحدی وجود دارد که تاراً صورت نطفه‌ایت دارد، همان امر صورت نطفه‌ایت را از دست می‌دهد یک صورت دیگری پیدا می‌کند که علقه باشد، همان هیولا و همان امر باز آن صورت علقه بودن را از دست می‌دهد تا می‌شود مضغه، تا می‌شود چی، تا می‌شود چی، تا می‌شود انسان. یک امر واحدی وجود دارد که هی در اثر شرایط و خصوصیات صورت عوض می‌شود و صورت‌های مختلف بر آن عارض می‌شود. ایشان می‌فرماید این معامله و عقدی را که فضول انجام داده است به سبب این که این آقای فضول قصد کرده که متاعش مال فلانی باشد، التزامات عقدیه‌اش هم مال فلانی باشد، این صلاحیت می‌دهد به این عقد برای این که بتواند این صورت را به خود بپذیرد که بشود معامله فلانی، عقد فلانی که التزامات و چیزها دیگر به گردن او بیاید. فلذا فرموده:

«وَأَمَّا وَقوعها» این «وَأَمَّا وَقوعها» جواب همان اشکال مقدر است که اگر این جوری شما می‌گویید پس با اجازه هم نباید درست بشود. می‌فرماید: «وَأَمَّا وَقوعها له» یعنی ل آن غیر «لو أجاز أو أقر بالوكالة» چون این «أقر بالوكالة» را هم از این جهت فرموده، چون همان طور که در باب فضولی این مسأله مطرح می‌شود، در باب وکالت هم مطرح می‌شود که اگر مثلاً وکیلی آمد گفت من به عنوان وکالت از زید می‌فروشم، بعد زید گفت که نه

من شما را وکیل نکرده بودم. آن جا هم همین بحث پیش می‌آید دیگه که می‌گویند گردن این آقای وکیل را باید گرفت. رفت روی این سه مقدمه. آن جا اگر آمد اقرار به وکالت کرد، آن جا هم می‌گوییم درست می‌شود. خب «فلان القصد و إن لم يؤثر فی صرف الالتزامات إلى الغير» اگرچه این قصد این آقای فضولی مؤثر نیست در صرف التزامات عقدیه به غیر، ما به قرینه این جا، آن مقدمه اولای ایشان را این جوری معنا کردیم. که معلوم می‌شود مقصود ایشان از این، آن جا این بود که این غرضش این است که التزامات مال او باشد، این فایده‌ای ندارد، چون این التزامات عقدیه، این خودش سبب می‌خواهد، باید انشاء بشود یا به فعل یا به قول، و این جا که چنین چیزی نکرده آن آقا، نه خودش، نه وکیلش، نه ولی‌اش، نه کسی دیگر.

«إلاّ» اگرچه این فایده را ندارد «إلاّ أنّه لا ینفک عن أثره التّکوینی فیجعل المعاملة» آن قصد، قرار می‌دهد این معامله را «کالمادة هیولائیة» مانند یک ماده هیولائیة‌ای که «القابلة لصرّفها إلى الغير بإجازته» که آن را، قابلیت می‌دهد به این ماده که می‌شود با اجازه غیر اگر او اجازه کرد، بله بشود مال او، التزامات بشود مال او، معامله بشود مال او. پس این یک معامله‌ای است که صلاحیت دو امر دارد. اگر او قبول کرد می‌شود مال او، قبول نکرد می‌شود مال خودش.

بعد ایشان یک تشبیهی می‌فرماید در این جا برای توضیح مطلب و هضم کردن مسأله. می‌فرماید «فیکون القصد کجعل التولية للغير...»

ما یک بیع التولية داریم در فقه. بیع التولية حقیقتش این است: یک نفری می‌رود یک متاعی را می‌خرد، یک منزلی را مثلاً، یک زمینی را می‌خرد. بعد که خرید خب معامله تمام شده، خودش مالک کل زمین شده، این مشتری است، بعد می‌آید به رفیقش می‌گوید «ولیتک مثل هذه العقد، یا کل العقد» این جا به واسطه همین که می‌گوید ولیتک، معنایش این است که من تو را مسلط به این زمین کردم. آقایان حالا حرف زیاد است توی باب این جهت. یک توضیح و تفسیرش این است که یعنی من تو را جایگزین خودم کرد. این جا دیگه لازم نیست این آقای که جدید هست که با صیغه ولیتک، جایگزین خودش کرده بیاید بگوید قبلتُ آن معامله را، و خودش را طرف آن قرار بدهد. بلکه این آقای مشتری اول کأنّ مشتری ثانی را به جای خودش می‌نشانند و بیع می‌شود مال او، این جا هم آقای نائینی می‌فرماید طبق مقدمه ثانیه، این جا این التزامات برای چه کسی بود؟ عاقد فضول، مثل مشتری باب بیع تولیه، اولاً و بالذات چون این عاقد بود، پس التزامات بیعیه به گردن همین آقای فضول می‌آید. اما آن قصد این که برای او باشد به اضافه قبول آن غیر، این باعث می‌شود مثل بیع تولیه که دیگری که آن غیر باشد به جای این بنشیند. پس بنابراین مشتری و... یعنی این جا در بحث ما که ما حالا با بیع فرض

می‌کردیم فضول هست. این واقعاً اولاً و بالذات، بایع فضول است طبق آن مقدمه ثانیه و تا آن غیر هم قبول نکند هیچ امری تغییر نمی‌کند. همین آقای فضول عاقد است و التزامات بیعیه و عقدیه به گردن اوست. اما آن قصدش باعث می‌شود که اگر آن آقای غیر قبول کرد، الان مثل باب تولیه، آن غیر، جای فضول را بگیرد. فلذا فرموده است «فیكون القصد كجعل التولية للغير و يكون الاجازة أو الإقرار (در باب وکالت) بمنزلة قبول التولية» چطور اگر آن تولیه را قبول کردی جایگزین می‌شوی، حالا هم اگر آن غیر قبول کرد، آن غیر، جایگزین این آقای فضول می‌شود. بنابراین نتیجه ایشان می‌گیرد «فالقول بأن المعاملة تقع لنفس المباشرة واقعاً إذا ردّ من قصدت له» وقتی که رد کند کسی که قصد گردیده شده آن معامله برای او، این که معامله واقع می‌شود برای نفس مباشر که همین فضول باشد «منطبقاً على القواعد» این بر قواعد باب معاملات منطبق است، «و قیاسها علی ما إذا أسندھا إلى الغير لفظاً مع الفارق» این فرق می‌کند با آن جایی که صریحاً بگوید در ذمه فلان، صریحاً یا به ظهور بگوید. که گفتیم آن جا اگر رد کرد بالمره باطل است. اما این جا نه.

س: محل بحث خارج است.

ج: چرا؟

س: به خاطر این که یک نفر جانشین شده

ج: نه نه، جانشین، کجا را درست کردیم؟ اگر آن غیر رد کرد که جایگزین ندارد، معامله گردن گیر کیه؟ طبق قول این ثانی و آقای نائینی، این گردن گیر همین فضول است و واقعاً معامله درست است. یعنی بین و بین الله نمی‌تواند بگوید ما که قصد آن کرده بودیم، او که قبول نکرد، به ما چه ربطی دارد؟ نه، این فقها می‌فرمایند نه، چون واقعاً مثل آن جایی است که خودت اقدام کرده بودی من الاول، باید تحویل بدهی، حق فسخ معامله را نداری و امثال ذلک.

س: بعد از قبول...

ج: آهان بعد القبول چه می‌شود؟ بعد القبول می‌خواهد بگوید شما از این راهی که آمدید پس آن جوری که قبول می‌کند چرا می‌گویید مال او می‌شود، آن که عاقد نبود، این عاقد است. می‌فرماید این را از این باب درست می‌کنیم؛ می‌گوییم بعد القبول، این مقام می‌شود مثل مقام تولیه، از این جهت می‌گوییم مال او می‌شود.

س:

ج: چرا، اجازه فضولی هست، یعنی فضول کار فضولی را دارد اجازه می‌کند. فضولی به این معنا، اگر به آن می‌گوییم فضولی به اعتبار این است که گفته در ذمه غیر، و الا بله، این معامله برای خودش درست است. اگر می‌گوییم فضول به خاطر همان قسمتی است که گفته در ذمه او، قصد کرده در ذمه آن غیر.

این فرمایش آقای نائینی قدس سره است، حالا ببینید این متفکر بزرگ که می‌گویند ایشان خیلی اهل فکر بوده، مثلاً زمستان‌ها که منقل گرم (برای گرمایش از ذغال و منقل استفاده می‌کردند) هی با این انبرهایی که آن موقع‌ها ذغال را جابجا می‌کردند همین طور هی ذغال جابجا می‌کرد فکر می‌کرد، این ذغال را جابجا می‌کرد و فکر می‌کرد. حالا ایشان این مطالب را فرموده و محقق عاملی هم نقل کرده که روز اولی که ایشان آمدند بحث مکاسب بفرمایند، فرمود «تعلّموا عني المكاسب فإنّی رجلٌ مقبوض» فرمود که مکاسب را از من یاد بگیرید که من یک یک آدمی هستم که خلاصه فوت می‌شوم، مقبوض هستم و دیگر کسی نیست که بتوانید مطالب را از او بیاموزید. خب این فرمایش این بزرگوار قدس سره.

س:

ج: نه، این‌ها ثبوتی است. حالا فعلاً در این که حرف ایشان... ایشان می‌گویند این عاقد هست یا عاقد نیست؟ عاقد است درست. ثبوتاً این عاقد است یا عاقد نیست؟ عاقد است. حکم واقعی عاقد در ثبوت این است. حکم عاقد در عالم ثبوت همین است.

س:

ج: نه، در همان عالم ثبوت. می‌گویند چون... ببینید التزامات عقدیه در عالم ثبوت با قصد تحقق پیدا نمی‌کند، انشاء می‌خواهد، یا لفظاً بگوید بعث یا بگوید اشتريت، یا معاطاتاً به فعل... التزامات عقدیه یک چیزی نیست که... من همین طور نشستم قصد کنم که مال فلانی برای فلانی باشد، یا خود شخص همین طور نشسته بگوید ما ماشین‌مان را می‌خواهیم بفروشیم به زید، توی ذهنش هم قصد کرده که این مال زید باشد در مقابل فلان. فایده‌ای ندارد، این را باید انشاء کنی، إما باللفظ و إما بالفعل. یا معاطات یا به لفظ. توی قصدت همین طور بیایی بگویی آن فایده‌ای ندارد. این مقدمه اولای ایشان است.

خب این فرمایش محقق نائینی. حالا طبق آن ادله‌ای که ما برای قول اول به آن استدلال کردیم، یا حالا قول دوم شاید قرار دادیم، بالاخره آن قولی که می‌گوید باطل است در ثبوت. آن چی بود؟ آقای نائینی آن دلیل‌ها را خدشه وارد می‌کند، خب بیان محقق خویی چی بود؟ این بود که متاع در ذمه زید که با همین قصد این تعین پیدا می‌کند که در ذمه زید باشد. متاعی که اضافه شده در ذهن این به زید. این با متاع کلی در ذمه خودش تغایر

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/07/11

موضوع: بیع فضولی

دارد، دو شیء است. مثل این می ماند که یک فروشنده ای بیايد فضولۀ بگوید ماشین زید را به تو مشتری فروختم بعد زید قبول نکند بگوید نمی خواستم ماشین ام را بفروشم، بی خود این کار را کردی. ما بگوییم بله حالا این جا تو باید ماشین خودت را بدهی، این معامله می شود مال خودت. این ربطی ندارد، آن معامله را، عقد را، انشاء را بر آن متاع وارد کرده، نه بر این متاع که ماشین خودش باشد. دو تا امر است، دو تا چیز است. خب آقای نائینی در سه فرمایش، در سه مقدمه این را چه جور حل کرده؟؟/ متاع داشت. معنا ندارد بگوییم بله کلی در ذمه این، کلی در ذمه خودش را اصلاً متعلق انشاء قرار نداده. کلی در ذمه دیگری را متعلق انشاء قرار داده. س:

ج: کدام مقدمه می گوید این مهم نیست؟

س: ... ذمه فلانی اصلاً اثر ندارد.

ج: نه، صحبت این است که متاعی که دارید می فروشید، این معامله ای که دارید انجام می دهید علی ای شیء یقع. بر مالی دارد واقع می شود که متغایر است با مالی که شما می گوئید این آقای عاقد باید ملتزم به آن باشد. درسته است، حالا اگر مقدمه ثانیه را قبول کنیم که حالا بعد راجع به آن حرف می زنیم. مقدمه ثانیه را هم قبول کنیم که هر یک از متعاقدين مالک التزامات دیگری است اما التزامات دیگری که راجع به همان متاعی باشد که انشاء شده. خب این متاع که انشاء شده چه متاعی بود؟ متاعی بود که ده من گندم در ذمه زید بود که ده من گندم در ذمه زید، غیر از ده من گندم در ذمه آقای عاقد فضول است.

س: ... اثر ندارد و باید انشاء بشود....

ج: نه، دو تا مطلب است. یکی این که التزامات عقدیه سبب و انشاء می خواهد، این یک مطلب است. مطلب دیگر این است که خب حالا این بالاخره، این عقد بر چی واقع شده؟ بر چه متاعی واقع شده؟ بر آن متاع واقع شده، بر آن مال واقع شده. دیروز عرض کردم مثل مال خارجی است، همان طور که اعیان خارجیّه تغایر دارند، ماشین زید غیر از ماشین عمرو است ولو یک مدل باشند، اما ماشین او بالاخره غیر ماشین این است. امور کلیه هم به واسطه اضافات شان به ذهن که فرض این است که این اضافه را کرده به ذهن، آن غیر از این می شود، این غیر از آن می شود. این ها با هم تفاوت دارند. این دلیل اول را ایشان جواب ندادند.

دلیل دوم که فرمایش امام قدس سره بود که حالا اگر آن را بپذیریم، امام چی فرمودند؟ فرمودند این که خب آن متاع را فروخته، شما می خواهید بگویید حالا به گردن خودش می آید، متاع به گردن خودش می آید سبب می خواهد، سبب یا آن امر است یا آن امر است، که هر دو مفقود است در مقام. جواب این را آقای نائینی چی

دادند؟ اگر اصلاح کردیم و گفتیم به این که آن با قصد تعیین شده. خب نسبت به این که قصد نکرده، باز آن را قصد کرده، کلی در ذمه او را قصد کرده، کلی در ذمه خودش را که قصد نکرده، سببی وجود ندارد. اگر بگوییم العقود تابعه للقصد، خب باز این که قصد نکرده برای خودش، برای او قصد کرده، این جا چه تابعه للقصدی است. این مقدمه ثانیه حضرت آقای نائینی قدس سره که فرموده است هر کدام از طرفین معامله مالک التزامات عقدیه طرف آخر است، التزامات عقدیه‌ای که طبق قصدش... چون تابعه للقصد، باید ببینیم التزام... به چه نحوی این التزام را قصد کرده. التزام برای خودش که قصد نکرده. و عقود تابعه للقصد است. این مطالبی است که می‌شود در مقابل فرمایش آقای نائینی گفت، طبق آن استدلال‌هایی که ما برای قول قبلی کردیم.

حالا حضرت امام قدس سره، تک تک مقدمات آقای نائینی را محل اشکال قرار دادند و فرمودند هیچ کدام از این مقدمات؛ مقدمه اولی ربطی اصلاً به مسأله ندارد، مقدمه ثانیه هم ربط ندارد اصلاً که دیگه نمی‌دانم وقت هست یا نه، که وارد فرمایشات ایشان بشویم. و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.